

نمایش چند بازیگر که سال گذشته از ایران رفتند به خاطر فروش نفتن بلیت‌ها روی صحنه نرفت

حالا منچ «بازی» کنید



میلاد جلیل زاده خبرنگار گروه فرهنگ

شکست نمایش «خانه امن» نه تنها در اهدافی که برای خودش تعریف کرده بود، بلکه حتی در کمترین تاثیرات پیش‌بینی شده برای آن، سوی از فراهم کردن دستاویزی جهت کل‌کل‌های سیاسی و اجتماعی، در خودش عبرت‌های فرهنگی قابل توجهی هم دارد. بعد از التهابات سال ۱۴۰۱ که کشور را در یک تنش فرهنگی و اجتماعی شدید فرو برد و خاطرات خونین و غمباری برای تمام مردم کشور ساخت، اعلام شد که قرار است چند نفر از بازیگران سینمای ایران در خارج از کشور تئاتری علیه نظام سیاسی مستقر بسازند و اجرا کنند. پیش از این

بیاموزید که باید با دوران افول کنار آمد

سال‌ها پیش، وقتی شبکه ماهواره‌ای جم در ترکیه تأسیس شد و عده‌ای از بازیگران یا حتی کارگردان‌های داخل ایران را برای کار به سمت خودش جذب کرد، ابتدا عده‌ای فکر کردند که بالاخره فیلمسازی دور از خانه ایرانیان توانسته جانی بگیرد و جدی شود. از مدتی قبل شبکه‌های ماهواره‌ای فارسی‌زبان که تمرکزشان پخش فیلم و سریال بود، روی دویله آثار عموماً ترکی به زبان فارسی تمرکز کرده بودند و توانستند استقبال بخشی از مخاطبان را به دست بیاورند. دویله‌ها بسیار ضعیف بود و برای آنها از عوامل فارسی‌زبان غیرحرفه‌ای استفاده می‌شد اما اوج این روند جایی بود که شبکه جم عده‌ای از عوامل حرفه‌ای سینمای ایران را در حلقه همکاری قرار داد. کسانی که وقتی داخل کشور کار می‌کردند، عموماً نقش‌های فرعی داشتند یا مدتی می‌شد که کسی آنها را در پروژه‌ای به کار نمی‌گرفت.

بازنده‌ها، فراموش شده‌ها، آنتاییسی که به جایی نرسیدند و خلاصه سینماگرانی که در سینما و تلویزیون ایران هیچ کدام چیز چندانی برای از دست دادن نداشتند، همه جمع شدند تا در جم بحث خودشان را بیازمایند. شهرت جم برای جذب بازنده‌ها تا حدی بود که هنرپیشه‌ای به نام صدف طاهران، کسی که مجموع بازی‌هایش در سینمای ایران به یکی دو دقیقه هم نمی‌رسید، به نمادی از عناصر تشکیل‌دهنده این ساختار تبدیل شد و بعدها او هم حضورش را در این شبکه تکذیب کرد. مهدی مظلومی، کارگردانی که حضور حرفه‌ای‌اش در تلویزیون را با مجموعه بسیار پرمخاطب «بدون شرح» آغاز کرد و در ادامه کارهای پرمخاطب دیگری مثل «کمربندها را ببندیم» یا «اکسپژن» را هم در کارنامه داشت، چند سالی بود که نمی‌توانست موفقیت‌های سابق را تکرار کند و سوسمه شد تا به شبکه جم بپیوندد. او یک بار مصاحبه‌ای کرد و گفت

عده‌ای از سینماگران، اهالی تئاتر یا نویسندگانی که در دوره پهلوی معرفی و مشهور شده بودند، برای رقم زدن چنین تجربه‌ای بارها تلاش کرده بودند اما به مرور زمان کیفیت کارها و استقبال ازشان مرتب افت کرد و به جایی رسید که تقریباً هیچ اثری جز راضی کردن احتمالی خود این افراد نداشت. حالا پس از اتفاقات سال ۱۴۰۱، عده‌ای از هنرپیشه‌ها که همگی پرورش یافته تئاتر، سینما و تلویزیون پس از انقلاب بودند، تصمیم گرفتند چنین تجربه‌ای رقم بزنند. پیشاپیش می‌شد حدس زد کسانی که عمدتاً به دلیل نوع ارتباط رسانه‌ای و البته غیرهنری‌شان با مردم، در سینمای داخل ایران تمام شده‌اند و دوران اوج کاری‌شان گذشته، نمی‌توانند در رقم زدن چنین تجربه‌ای یا به عبارت دیگر در تحقق بخشیدن به این رویا موفق باشند؛ اما تئاتر

خانه امن با صرف هزینه‌های بسیار و تبلیغات فراگیر و با بهره‌مندی از حضور جنجالی چندین چهره نامدار سینمای ایران روی صحنه رفت و در چند شهر اجرا شد تا نهایتاً به دلیل عدم استقبال مخاطبان در نیویورک، اجرای آن لغو شود.

روز گذشته اعلام شد اجرای نمایش خانه امن به کارگردانی حمید فرخ‌نژاد و تهیه‌کنندگی علیرضا امیرقاسمی که قرار بود بیست و یکم اکتبر در سالن تیلز سنتر نیویورک روی صحنه برود، به دلیل فروش نرفتن بلیت‌ها، لغو شد. گفته می‌شود که بلیت‌های فروش رفته، به میزان حدوداً ۱۵ درصد از ظرفیت سالن بود و همین باعث شد از روی صحنه رفتن بازیگران آن جلوگیری شود و پس از آن، سایت تیکت‌مستر که بلیت‌فروشی این نمایش را برعهده داشت، اعلام کرد

برگشتند یا سفر کاری به ترکیه را ایستگاهی برای مهاجرت قرار دادند اما در کل، پروژه سینمای دور از خانه برای چندمین بار شکست خورد. ظاهراً این چرخه، هیچ‌گاه نه متوقف می‌شود و نه نتیجه‌ای متفاوت می‌دهد. هر قدر هم تلاش‌های کسانی که خواستند سریال‌سازی، فیلمسازی و کار تئاتر را در خارج از کشور پیش ببرند، شکست بخورد و تجربه‌هایش را به عنوان الگوی واضح، مقابل دیدگان باقی هنرمندان بگذارد، باز هم عده‌ای از افراد که حس می‌کنند ناکام یا بازنده یا تمام شده هستند، برای آموختن آن سوسمه می‌شوند و باز همین نتیجه تکرار خواهد شد. تفاوتی که موردی مثل شبکه جم‌وی با موارد پیش‌آمده در ۱۴۰۱ و جنبش «زرا» را در آخرین جملاتی می‌شود دید که چند سطر بالاتر از مهناز افشار نقل شد، جایی که او می‌گوید: «الان تازه دارم پوست می‌اندازم. ادعایی ندارم که دارم درست قدم برمی‌دارم ولی سعی می‌کنم در سمت درست تاریخ بایستم.»

در ماجراهای سال ۱۴۰۱، تعداد افرادی که در سینما و تلویزیون ملی و خصوصی ایران خودشان را تمام شده می‌دانستند، از حد متعارف گذشته بود و حتی می‌شود گفت شامل بدنه اصلی فیلمسازی در ایران می‌شد. به عبارتی در مقطعی از تاریخ بودیم که انگاره‌های غالب اجتماعی از یک سو و دفتر نسلی سینمای ایران از سوی دیگر داشت ورق می‌خورد که توضیح این قضیه، فرصتی مفصل را می‌طلبد. در این مورد به خصوص که تحلیل چرایی رفتار هنرمندان در آن مقطع حساس است، همین قدر می‌شود گفت که به هر دلیلی، وقتی چنین وضعی پیش بیاید، کسانی که خودشان را در معرض حذف تدریجی می‌بینند، ممکن است زیر میز بازی بزنند. حذف این افراد برخلاف آنچه که خودشان می‌خواستند نشان بدهند، حاکمیتی نبود و از طرف

مرکز نشین بود. یک روز امید بستند که ایران تبدیل به کشوری اروپایی در غرب آسیا شود. عبارت «ژاپن اسلامی» که نسخه مذهبی شده همان «ژاپن غرب آسیا» در ادبیات شاه بود، از همین جاسر زبان‌ها افتاد. منطق روایی بافته‌شده این بود که وقتی ژاپن به عنوان کشوری آسیایی توانست وارد باشگاه کشورهای غربی بشود، ما هم می‌توانیم. روز دیگر از این ایده امید شدند و فکر مهاجرت در سرشان قوی‌تر شد. به خصوص بعد از اتفاقات سال ۸۸ این وضعیت جدی شد و «جدایی نادر از سیمین» پاسخی به این وضع بود. بعد دوباره با دولت حسن روحانی به همان ایده‌آل‌های فرنگی شدن امیدوار شدند. برجام که امضا شد به خیابان ریختند و شادی کردند. پرچم آمریکا را داخل طراحی قلب گذاشتند و روی تیشرت‌شان چسبانند و کف خیابان رقصیدند. در انتخابات ۹۶ برای ادامه دار شدن همین روند، بسیج شدند و شعار «به عقب برنمی‌گردیم» صورت نمادینی از این میل لیبرال در طبقه متوسط بود. بحث در آن انتخابات سر پخش رنای شش‌برای از تلویزیون و لغو کنسرت در بعضی شهرستان‌ها و ورود زنان به استادیوم‌ها بود. همدار حسن روحانی در باره رقیبش این بود که مردم، اینها می‌خواهند که پیاده‌روها را زنانه و مردانه کنند. دعوا سر سبک زندگی بود. سبک زندگی فرنگی مآب یا لااقل فرنگی دوست. انگار نه انگار کارگران شلاق خورده و کارخانه‌های ورشکسته در فساد خصوصی‌سازی، مسائل مهم‌تری هستند. انگار نه انگار بران آب جان کشاورزان پرشماری را به لب رسانده، رک و راست، جامعه با یک طبقه متوسط زورگو طرف بود که می‌گفت همه اولویت‌های دیگر فدای یک تار موی پسر من. دی‌ماه ۹۶ باعث شد عده‌ای از جامعه ایران که اجازه نداشتند در شکل دادن به ریخت کلی جامعه نقش داشته باشند، از زیر خاک بیرون بزنند و نشان بدهند که وجود دارند.

راهبردها باشد، کسانی که آن روز نیروی اجتماعی کشور در دست‌شان بود، با یک مهندسی اجتماعی هوشمندانه، سلبریتسم را به افق زمانه ما تبدیل کردند. قضیه از جایی فرغ‌نتر شد که جناح سیاسی مقابل هم به جای نقد پدیده سلبریتی‌ها و دور شدن از اصالت کار فنی و هنری، به دام رقابت با پدیدآورندگان این وضع افتاد و به جایی رفت که زمین بازی‌اش نبود. به عبارتی آنها نگفتند که سلبریتسم چیز بدی است و از نخبگی و اصالت و نظام‌مندی چهره‌های مشهور چنانکه مطابق با روح فرهنگ ایرانی باشد دفاع نکردند؛ بلکه دوره افتادند تا چند سلبریتی خودی علم کنند و از رقیبا عقب نمانند. آنچه منفعت دولت وقت را تأمین می‌کرد، صرفاً این نبود که سلبریتی‌ها می‌گفتند به فلان کاندیدا رای بدهید؛ بلکه جا افتاد این سبک زندگی و خارج شدن مرجعیت اجتماعی از دست نخبان بود که منافع زیرساختی‌شان را تأمین می‌کرد و جناح رقیب‌شان هم در دام‌های زن به این پدیده و کمک کردن به آنها افتاد. جامعه ایران امروز به‌طور غریزی یا به تعبیر دقیق‌تر بنا بر ناخودآگاه جمعی و فرهنگی‌اش طور دیگری به این پدیده وارداتی واکنش نشان داد.

این روند تا چهار سال فقط اوج گرفت و همه فضا را پر کرد تا اینکه بعد از دی‌ماه سال ۹۶ خیلی چیزها در کشور زیرورو شد. یکی همین دیکتاتوری گفتمانی بود که سلبریتی‌ها هم بخشی از آن به حساب می‌آمدند. ناگهان در آن رویداد، صدای اعماق به گوش رسید. صدای بخشی از جامعه که زیر صدای طبقه متوسط شهری عمدتاً مرکز نشین، مدفون شده بود، ناگهان مثل آتش زیر خاکستر بلند شد. این صدای ناشنیده مانده، تنها در دولت اول حسن روحانی دچار خفان نشده بود. چندین و چند دولت پس از جنگ در ایجاد این وضع نقش داشتند. از فیلم‌های سینمایی تا موزیک‌ها و کتاب‌هایی که نوشته می‌شد، همه مربوط به سبک زندگی طبقه متوسط

مبلغ پرداخته‌شده توسط آن تعداد از تماشاگرانی که بلیت خریدند اند را باز می‌گرداند. غیر از حمید فرخ‌نژاد، مهناز افشار، برزرو ارجمند، احسان کرمی و فرزین صابونی از جمله بازیگران این نمایش بودند که مدیر شبکه ماهواره‌ای پش، پس از ناآرامی‌های سال گذشته، تهیه‌کنندگی آن را برعهده گرفت. این نمایش با اینکه خودش نه کیفیت قابل توجهی داشت نه اهمیتی ویژه، سرنوشتی پیدا کرد که بررسی‌اش باب بحث‌هایی مهم‌تر از خودش را باز می‌کند. فرجام خانه امن و چهره‌های مشهور حاضر در آن که آخرین تلاش خودشان برای فرار از حذف و فراموشی را کردند، نمایی از بسیاری ظرایف اجتماعی و فرهنگی به دست می‌دهد که بررسی‌شان راهگشای فهم مسائلی کلان‌تر و مهم‌تر است.

جامعه روح داد اما رخداد‌های نیمه دوم ۱۴۰۱ فرصتی پدید آورد تا آنها به جای بازنگری یا پذیرفتن دوران افول، به خارج شدن‌شان از دور، ژست مبارزه سیاسی و اجتماعی بدهند.

اصطلاح ایستادن در سمت درست تاریخ از همین جا بود که بر سر زبان خیلی از افراد این جماعت افتاد و آنها در دور باطل آموختن تمام راه‌هایی افتادند که پیش از این هم کسانی آموخته بودند و شکست خورده بودند؛ یعنی ساختن چرخه‌های نمایشی و تصویری ایران در خارج از مرزهای ایران. اما مخلوط کردن این رفتار کاملاً احساساتی و واکنشی با برجسب‌های سیاسی و حتی مبارزاتی، نه فقط برای فریب هواداران یا دیگران، بلکه نوعی خودفریبی این افراد هم بود. نمی‌شود به قاطعیت گفت که آیا باید ورق خوردن دفتر دوران در وادی سینما و سرگرمی را جبری تاریخی و اجتماعی دانست یا چیزی که فعالان این عرصه هم در رقم خوردنش نقش داشتند اما به هر حال وقتی کار به اینجا رسید، وجود درک مدارامشانه‌ای نسبت به این وضع، در جماعت مشاهیر لازم به نظر می‌رسید. بالاخره دوران هر کس ممکن است تمام شود و آدم‌ها وقتی پا به وادی شهرت می‌گذارند و پله‌ها را یکی یکی بالا می‌روند، باید آماده

زمانی هم باشند که قرار است از این پله‌ها پایین بیایند. سلبریتسم با تمام عوارض و معضلاتش در خیلی از کشورهای دنیا وجود دارد و حتی درجه آن ممکن است از ایران هم بیشتر باشد اما مساله‌ای که در کمتر جایی مثل ایران می‌توان سراغ گرفت، برخورد سلبریتی‌ها با پدیده افول است که هیچ آمادگی و درکی نسبت به آن وجود ندارد. افول دسته جمعی و حتی نسلی بخشی از هنرمندان یک کشور، بارها و بارها در تاریخ دیده شده اما در هیچ جا چنین افرادی، در واکنش به چنین واقعیتی، تا این اندازه از زکوره در نرفته‌اند و خون به پا نکرده‌اند.

پرواضح بود که دغدغه‌مندان قیمت‌نا حتماً بیشتر از دغدغه‌مندان نرخ عوارض خروج از کشور هستند اما تمام‌ترین ملاحظه دست یک طبقه و یک طیف بود و مردم، سلبریتی‌ها را اصلی‌ترین میانجی‌های ایجاد این وضع می‌دیدند. پس از سال ۹۶، بی‌صدایان جامعه دیگر نتوانستند که صدا بمانند و یکی از برج‌هایی که پس از این‌ها تحول بزرگ فوریخت، اعتبار حجاب‌گونه سلبریتی‌ها بود. حالا باید لحظه‌ای از تحلیل‌های سیاسی، تاریخی و جامعه‌شناختی موضوع فاصله بگیریم و نگاهی روانشناختی به قضیه داشته باشیم. هرکس اگر خودش را جایی یک سلبریتی بگذارد که فراتر از چهره‌ای مشهور در وادی هنر، در او توهم تبدیل شدن به یک مقتصدی اجتماعی را ایجاد کرده‌اند و ناگهان واکنش‌های منفی و پنیایی جامعه را ببینند و بفهمند که نه تنها لیدری محبوب نیست، بلکه مغفور می‌شده است و جزء مسببان ناسامانی‌های فعلی به شمار می‌رود. درک می‌کند که چنین کسی چگونه در درون خواهد شکست. سلبریتی‌ها در سال ۱۴۰۱ فرصت را غنیمت دیدند که بار دیگر با موج سواری بر خواسته‌های طبقه متوسط مرکز نشین نقش لیدریشان در اجتماع را بازیابی کنند. کار به کشف حجاب‌ها، پست‌ها و استوری‌های ساختار شکن و در بسیاری از موارد خروج از کشور و اقدامات فافلگیرکننده کشید. اگر آنچه رخ داد را یک جنگ طبقاتی و گفتمانی بدانیم، باید گفت آنچه برای سلبریتی‌ها رخ داد و می‌دهد هم به نتیجه این جنگ و تعیین برنده نهایی‌اش برمی‌گردد. اما راستش این است که در آینده هرچه شود و حتی اگر طبقه متوسط سلبریتی‌های جدید و لیدرهای جدیدی برای خودش بیابد، سلبریتی‌هایی که در ۱۴۰۱ تا این پایه پیش رفتند، دیگر هرگز به لحاظ اجتماعی جایگاه سابق‌شان را پیدا نخواهند کرد و شکست نمایش خانه امن در جذب مخاطب، تنها یکی از نشانه‌های این موضوع است.